

بررسی تطبیقی رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل: با تأکید بر نقش باراک اوباما و دونالد ترامپ

10.30495/pir.2021.686838

محمد رضا جلالی یارنجی^۱، بهرام یوسفی^۲، روح‌اله شهابی^۳، حامد عامری گلستانی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

چکیده

این مقاله به بررسی رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران اوباما و ترامپ می‌پردازد. رویکرد اوباما مبتنی بر قدرت هوشمند بود که ترکیبی از قدرت نرم و قدرت سخت است در همین راستا، او شعار «تغییر» را مطرح کرد؛ که مهم‌ترین محورهای تغییر مورد نظر اوباما در سیاست خارجی عبارت بودند از: تغییر روابط با قدرت‌های نوظهور به ویژه چین، تحول روابط با جهان اسلام و پیشبرد سیاست منع اشاعه و خلع سلاح هسته‌ای. روی کار آمدن دونالد ترامپ نه تنها مسیری که اوباما داشت را به طور کامل تغییر داد بلکه سنت‌های موجود در رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل را تا حدود زیادی دگرگون کرد. سیاست خارجی ترامپ و رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوره او بیش از آنکه با ابعاد ایجابی آن قابل شناسایی و تحلیل باشد، با ویژگی‌های سلبی خود قابل فهم است. پژوهش حاضر عهد دار پاسخ به این پرسش است که نقش متغیر فرد (اوباما و ترامپ) در رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل به چه میزان تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه مقاله عبارت است از اینکه با توجه به نقش تعیین‌کننده رئیس‌جمهور در سیاست خارجی آمریکا و همچنین افکار و دیدگاه‌های متفاوت اوباما و ترامپ، متغیر «فرد» تأثیر زیادی در رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل داشته است.

واژگان کلیدی: نظام بین‌الملل، سیاست خارجی، اوباما، ترامپ، متغیر فرد

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، پردیس علوم و تحقیقات واحد خوزستان، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

brmyousefi@gmail.com

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

hamed.ameri@gmail.com

۱- مقدمه

اوباما در شرایطی به قدرت رسید که پیامدهای اقدامات دولت بوش توانمندی‌های بالقوه و بالفعل آمریکا برای پذیرش نقش رهبری جهانی را با وضعیتی دشواری مواجه کرده بود که از زمان جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود. به همین دلیل، اوباما در جریان مبارزات انتخاباتی، اولویت خود را بر احیاء رهبری آمریکا متمرکز کرد و برای تحقق این هدف شیوه‌هایی مانند همکاری با دیگر دولت‌ها بر مبنای امنیت، اعتماد و دموکراسی را مطرح کرد (Obama, 2007: 8). در همین راستا، او شعار «تغییر» را مطرح کرد. مهم‌ترین محورهای تغییر موردنظر اوباما در سیاست خارجی عبارت بودند از: تغییر روابط با قدرت‌های نوظهور به‌ویژه چین، تحول روابط با جهان اسلام و پیشبرد سیاست منع اشاعه و خلع سلاح هسته‌ای (Indyk et al, 2012: 31,32). در واقع، همان‌گونه که برژینسکی گفته است، رویکرد باراک اوباما به سیاست خارجی تقریباً هیچ‌وجه مشترکی با رویکرد بوش نداشت؛ اوباما تلاش‌های واقعاً بلندپروازانه‌ای برای تعریف مجدد نگرش ایالات‌متحده به جهان انجام داد (Brzezinski, 2010: 16). اعلام این نکته به رهبران اروپایی که او می‌خواهد گوش بدهد و کمک بخواهد نه اینکه خواسته‌هایش را بگوید، خم شدن در مقابل امپراتور ژاپن و معذرت‌خواهی از مردم این کشور بابت بمباران هیروشیما و ناکازاکی، معذرت‌خواهی از رهبران گروه بیست^۱ به دلیل نقش آمریکا در ایجاد بحران مالی، ادای احترام به اسلام و مسلمانان سراسر جهان و دراز کردن دست دوستی به سوی رهبرانی که از نظر آمریکا مسئله‌دار هستند همه و همه بیانگر این بود که شعار تغییر اوباما صرفاً یک ژست سیاسی نبود.

الگوی سیاست خارجی دولت اوباما مبتنی بر قدرت هوشمند^۲ بود که ترکیبی از قدرت نرم و قدرت سخت است. در دولت اوباما، استفاده از همه مؤلفه‌های قدرت و نه تنها صرف نظامی‌گری مورد استفاده قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین ابزارها در این زمینه، تحریم بود که در استراتژی امنیت ملی این کشور نیز جایگاه ویژه‌ای داشت (NSS, 2015: 4).

روی کار آمدن دونالد ترامپ نه تنها مسیری که اوباما داشت را به‌طور کامل تغییر داد بلکه سنت‌های موجود در رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل را تا حدود زیادی دگرگون کرد. از پایان جنگ سرد، روسای جمهور آمریکا برخی اصول مشترک در سیاست خارجی داشتند که مبنای رفتار آن‌ها در عرصه بین‌المللی و همچنین رابطه آن‌ها با سایر کشورها را تشکیل می‌داد. این اصول عبارت‌اند از: ۱. مهم‌ترین شرکای آمریکا در امور جهانی، دموکراسی‌ها هستند؛ ۲. پیشرفت و توسعه آمریکا به تجارت آزاد جهانی بستگی دارد؛ ۳. امنیت آمریکا به امنیت جهانی به‌ویژه امنیت در اروپا گره خورده است. حالا ترامپ همه این اصول را به چالش کشیده است. او به‌جای تحسین دموکراسی‌ها و تلاش برای تقویت روابط با آنان، رهبران مقتدر را تحسین می‌کند، با وعده خروج آمریکا از برخی موافقت‌نامه‌های تجاری کنونی و تعلیق برخی مذاکرات برای مشارکت موافقت‌نامه‌های تجاری در آینده، تجارت آزاد را به چالش کشیده است و به‌صورت آشکارا و صریح تعهدات نظامی آمریکا مبنی بر حضور در نقاط مختلف جهان و حمایت از متحدان خود را مورد تردید قرار داده است.

^۱ - G-20

^۲ - smart power

می‌توان گفت که سیاست خارجی ترامپ و رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوره او بیش از آنکه با ابعاد ایجابی آن قابل‌شناسایی و تحلیل باشد، با ویژگی‌های سلبی خود قابل‌فهم است. بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی ترامپ را می‌توان مخالفت و ضدیت با اوپاما و ابتکارات وی در سیاست خارجی دانست. از دید ترامپ، شعار «تقدم آمریکا»^۱ باید اصل محوری و چراغ راهنمای سیاست خارجی آمریکا باشد. بر این اساس، متحدان سنتی آمریکا اهمیت و اولویت چندانی ندارند. با توجه به اصل مذکور، منطق سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزواگرایی، یک‌جانبه‌گرایی و برتری‌جویی است. در قالب اصول مذکور، سیاست خارجی ترامپ محورهایی مانند قدرت‌طلبی و اقتدارگرایی، ملی‌گرایی اقتصادی یا حمایت‌گرایی^۲ و مخالفت با ترویج دموکراسی در جهان دارد در این چارچوب، قدرت محوری در سیاست خارجی آمریکا اهمیت می‌یابد.

۲- چارچوب تئوریک

سیاست خارجی به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم روابط بین‌الملل رفته‌رفته تبدیل به یک‌رشته مجزا می‌شود که هم بیشتر به آن احساس نیاز می‌شود و هم گرایش به آن رو به افزایش است. این حوزه مطالعاتی در دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۰ بسیار رو به رشد بود و گمان می‌رفت به مرزهای قابل‌قبول مفهومی و نظری دست یابد، اما با زیر سؤال رفتن رفتارگرایی و اثبات‌گرایی حاکم بر رشته و نیز تردید در مورد دستاوردهای آن، تلاش‌های نظری در این حوزه کاهش یافت. با این حال، با پایان جنگ سرد این رشته مطالعاتی بار دیگر شروع به رشد کرده (مشیر زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۹).

ارائه متغیرهای مستقل، وابسته و واسطه‌ای نشان از رفتار سیاسی هر دولت به مجموعه‌ای از عوامل گوناگون است که با اولویت‌های مختلف در کنار هم جمع گردیده و نهایتاً به تصمیم‌گیری منجر می‌گردد. در چارچوب پیش‌تئوری روزنا متغیرهای مستقل عبارت‌اند از نوع قدرت، اقتصاد، فرهنگ و جامعه حال‌آنکه متغیرهای وابسته را فرد، نقش، جامعه، حکومت و نظام بین‌الملل می‌داند و متغیر واسطه‌ای را نوع سیاست کشور قلمداد می‌کند.

۲-۱ متغیر فرد

مجموعه نخست به کیفیات غیرمنتظره تصمیم‌سازانی که سیاست‌های خارجی یک کشور را معین و اجرا می‌کنند، می‌پردازد. متغیر فردی دربرگیرنده تمامی ابعاد تصمیم‌گیرنده از جمله ارزش‌ها، استعدادها و تجربیات پیشینی می‌شود که انتخاب‌ها یا رفتارهای سیاست خارجی او را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌سازد. ارزش‌های مذهبی جان فاستر دالس، نگاه دوگل به فرانسه‌ای شکوهمند و مهارت سیاسی خروشچف، نمونه‌های موردتوجه از این متغیر فردی هستند (Rosenua, 1966: 43).

1 - America First

2 - Protectionism

۲-۲ متغیر نقش

مجموعه دوم متغیرها اشاره به رفتار خارجی مقاماتی دارد که به واسطه نقش‌هایی که اشغال می‌کنند یا عمدتاً بدون توجه به ویژگی‌های فردی اشغال‌کننده، به ایفاء نقش می‌پردازند. برای مثال بدون توجه به این‌که چه کسی سفیر آمریکا در سازمان ملل است، عمدتاً از مواضع آمریکا و غرب در شورای امنیت و مجمع عمومی دفاع می‌کند. (Rosenua, 1966: 43). این مقوله نقش بیشتر توانایی افراد را کنترل می‌کند و اشاره به تداوم سیاست‌گذاری خارجی داشته و فراتر رفتن از آن برای فرد تصمیم‌گیرنده بسیار دشوار است.

۳-۲ متغیر دولتی یا بوروکراتیک

اشاره به این نکته دارد که شیوه حکومت هر کشور در حوزه سیاست خارجی بر محتوای سیاست خارجی آن کشور مؤثر است. به عبارت دیگر، سیاست خارجی عمدتاً موضوعی حکومتی و رسمی است. این عامل «آن بخش‌هایی از ساختار حکومت است که گزینش‌های سیاست خارجی تعیین‌شده توسط تصمیم‌گیرندگان را تقویت یا محدود می‌سازد» (Rosenua, 1966: 43).

۴-۲ متغیر اجتماعی

مشکل از آن جنبه‌های غیر حکومتی یک جامعه است که بر رفتار خارجی آن جامعه تأثیر می‌گذارد. جهت‌گیری‌های ارزشی اصلی، درجه یگانگی ملی و میزان صنعتی شدن، تنها بخشی از متغیرهای اجتماعی است که می‌تواند به محتوای الهامات و سیاست‌های خارجی یک کشور کمک کند (Rosenua, 1966: 43).

۵-۲ متغیر سیستمی

اشاره به خصوصیات نظام بین‌الملل و خصایص اقدامات بازیگران دولتی و غیردولتی تشکیل‌دهنده آن دارد. این متغیر شامل ابعاد غیر بشری، رفتار خارجی جامعه یا هر نوع رفتاری که در خارج اتفاق می‌افتد و بر شرایط یا بر تصمیمات مقامات نفوذ دارد، می‌شود. «واقعیت‌های» جغرافیایی و چالش‌های ایدئولوژیک متجاوزان بالقوه که تصمیمات مقامات سیاست خارجی را شکل می‌دهند، از مثال‌های بارز این عامل است (Rosenua, 1966: 43).

پیش‌تئوری روزنا این امکان را فراهم می‌سازد که سیاست خارجی کشورها را نه تنها بر اساس متغیرهای داخلی کشورها بلکه با توجه به مسائل بین‌المللی و خارجی موردبحث و بررسی قرار دهید. هم‌چنین ساخت دولت، باز یا بسته بودن نظام سیاسی و ویژگی اقتصادی آن‌ها در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی مؤثر است. هرکدام از این متغیرها امکان تفاوت و مقایسه میان سیاست خارجی کشورها را فراهم می‌سازد. در کنار تمام این موارد باید به این نکته هم توجه کرد که تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تا چه اندازه تابع نفوذ کشورهای مختلف است و چگونه نفوذپذیری کشورها در یک زمینه می‌تواند سیاست خارجی آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد و در نهایت کشورها دارای چه ابزارهای مادی، معنوی و ملموس یا ناملموس برای تصمیم‌گیری در این شرایط هستند.

از میان پنج مؤلفه اصلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی در پیش‌تئوری جیمز روزنا، در این مقاله تنها به بررسی نقش تأثیر عامل فرد بر سیاست خارجی و رویکرد ایالات متحده آمریکا به نظام بین‌الملل در دوره بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۰ خواهیم پرداخت. عوامل فردی خاص به خصوصیات رهبرانی مربوط می‌شوند که سیاست خارجی را تعیین و اجرا می‌کنند و عواملی چون ارزش‌ها، استعدادها و تجربه‌های پیشین را شامل می‌شوند که برای هرکسی

کمابیش متفاوت و منحصر به فرد هستند. سطح فردی نزدیک‌ترین سطح به تصمیم‌گیری می‌شود. فرض بر آن است که افراد صرف‌نظر از تأثیر عواملی چون منافع ملی یا روابط قدرت، عواملی مستقل در تصمیم‌گیری هستند: شخصیت، احساسات، سابقه اجتماعی و ... هر فرد می‌تواند رفتار سیاست خارجی تأثیر بگذارند. در این مقاله، با بررسی و مقایسه ویژگی‌ها و خصوصیات فردی باراک اوباما و دونالد ترامپ دو رئیس‌جمهور اخیر ایالات متحده در دوره مورد مطالعه، تأثیر ویژگی‌های فردی آنان بر رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل را در هر دوره مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ویژگی‌های انحصاری تصمیم‌گیرندگان که سیاست خارجی یک ملت را تعیین و اجرا می‌کنند. این ویژگی‌ها حاوی تمامی جوانب تصمیم‌گیرنده است (Neack, Hey, Haney, 2005) بدین معنا که خصوصیات، روحیه، افکار، اندیشه‌ها، خصوصیات روانی، نبوغ و توانایی‌های کاریزماتیک و در کنار این‌ها آمل و آرزوها؛ البته با توجه به این متغیر، روزنا بر این عقیده است که تصمیم‌های گرفته‌شده از ناحیه یک شخص با تصمیم‌های شخص دیگر در همان موقعیت به خاطر توانایی‌ها و روحیات متفاوتشان، متفاوت هست. (Rosenau, 1971: 108)

در مطالعه متغیر فرد باید چند مفروضه را در نظر داشت که:

- سیاست خارجی را افراد می‌سازند و اجرا می‌کنند؛
- افراد می‌توانند در فرایند سیاست خارجی دولتی مشخص، تأثیر داشته باشند؛ زیرا که ساختار دولت و همچنین فرایندهای سیاست‌گذاری خارجی به افراد اجازه می‌دهد که دارای اثر و نقش باشند؛
- اگر سیاست خارجی را افراد تنظیم می‌کنند و افراد در آن تأثیر می‌گذارند، بنابراین نحوه ادراک این افراد از جهان بسیار با اهمیت است (راست، استار، ۱۳۸۱: ۳۶۸-۳۶۹).

۳- رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوره اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۶)

شخصیت و اعتقادات اوباما ترکیبی از ویژگی‌های هویتی او بودند طیف متنوعی از تنوعات فرهنگی، نژادی و قومیتی همه در شکل‌دهی به شخصیت و باورهای اوباما نقش داشته‌اند و او به‌نوعی حاصل کنش متقابل و درهم‌تنیده این ویژگی‌های نسبتاً متناقض است. البته آنچه در نهایت به اوباما شکل داد، جامعه آمریکا و ویژگی‌های این جامعه بود که به‌نوعی او را جذب خود کرد. اوباما جذب جامعه ناهمساز ولی صلح‌آمیز آمریکا شد. چیزهایی آموخت و تجربیاتی کسب کرد که بعداً راهنمای او در روابط اجتماعی و کنش‌های سیاسی شد. او به ارزش‌ها و باورهای مشترک آمریکایی به‌عنوان چسبی که ساختار اجتماعی این کشور را به هم پیوند می‌دهد و برای شهروندان این کشور فرصت‌های لازم را ایجاد می‌کند تا با رؤیای آمریکایی زندگی کنند، نگاه می‌کرد. اگرچه او به‌خوبی از این مسئله آگاه بود که این فرصت‌ها به‌طور یکسان و عادلانه تقسیم نشده‌اند (Wayne, 2010: 4, 5).

او به شهود خود اعتماد نمی‌کند و تفکر، برنامه‌ریزی و جمع‌آوری اطلاعات بیشتر را نسبت به اقدامات فوری ترجیح می‌دهد. او نسبت به زمینه سیاسی حساسیت بیشتری دارد و در برابر ایده‌ها و خواسته‌های دیگران گشوده است. او سعی خواهد کرد تا حد امکان از اطرافیان خود اطلاعات کسب کند تا شرایط را کاملاً بفهمد و مطابق آن رفتار خواهد کرد. او به‌صورت مورد به مورد برخورد می‌کند. اوباما ایده‌های خود را از بالا به پایین تحمیل نمی‌کند

بلکه اطلاعات را از پایین به بالا جمع می‌کند و اجازه می‌دهد شواهد او را در تصمیم‌گیری راهنمایی کند. وی از نظر چالش یا رعایت محدودیت‌ها معتدل است. او همچنین در تمرکز بر وظیفه خود میانه‌رو است. بسته به شرایط ممکن است او روی مسئله تمرکز کند یا ممکن است بر روابط خود با افراد اطرافش تمرکز کند؛ بنابراین، او با ما تحت سبک افراد غیر صلیبی قرار می‌گیرد که در معرض اطلاعات هستند. اگر محدودیت‌ها را به چالش بکشد، استراتژیک است و می‌تواند سبک رهبری فزاینده یا کاریزماتیک داشته باشد؛ و اگر او به محدودیت‌ها احترام بگذارد، فرصت‌طلب است و می‌تواند سبک رهبری واکنشی داشته باشد (Saroinsong, 2017: 13-16).

باراک اوباما رهبر کاریزماتیک و شنونده خوبی است، او می‌خواهد به انتقادات گوش دهد و از تجربیات یاد بگیرد. سبک جذابی دارد که می‌تواند افراد دیگر را نیز تحت تأثیر قرار دهد. وی به دلیل عمل‌گرایی، انعطاف‌پذیری، فروتنی و ارتباط با مردم محبوب است. او با ما کاملاً فردی عملگراست تا یک انسان ایدئولوژیکی. او یک متفکر بسیار منظم، بسیار باهوش، بسیار کارآمد و بسیار خونسرد در برابر فشار قرار گرفتن است و رویکردی روشمند و منضبط برای تصمیم‌گیری دارد به طوری که می‌گوید «من اطمینان دارم که با آینده روبرو می‌شوم» (Setyowati, 2014: 264-265).

شخصیت فکری اوباما به نوعی در دوره ریگان شکل و سامان گرفت؛ و تا حدودی هم می‌توان گفت شخصیتی متفاوت و با ریگان بود؛ ریگان اگرچه به عنوان یک چهره طرفدار ارزش‌های سنتی و ایدئولوژیک شناخته می‌شد اما چندان در کلیسا حاضر نمی‌شد، وقت زیادی با دوستان خود در هالیوود سپری می‌کرد و از نظر اصول اخلاقی چندان مقید نبود. در مقابل، باراک اوباما قطب مخالف شخصیتی ریگان بود. از یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های لیبرال آمریکا فارغ‌التحصیل شد، با سیاست‌های اقتصادی او مخالف بود و در مخالفت با این مسئله به انجام خدمات در بخش عمومی و سازمان‌هایی که فعالیت‌های اجتماعی انجام می‌دهند، پرداخت (Kaufman, 2014: 442).

باراک اوباما انعطاف‌پذیر بود و به راحتی با محیط و شرایط جدید تطبیق پیدا می‌کرد. دلایل انعطاف‌پذیری وی در سه موضوع نهفته است:

اینکه او به نوعی یک انسان کل‌گرا^۱ بود به این معنا که مسائل را به صورت کلان‌تر و با ابعاد و پیچیدگی مختلف مورد توجه قرار می‌داد.

اینکه در حوزه‌های سیاسی و مسائلی که دانش و اطلاعات کافی نداشت، به تخصص و دانش دیگران رجوع می‌کرد و به آن احترام می‌گذاشت.

یکی از ویژگی‌های شخصیتی اوباما که باعث تقویت روحیه انعطاف‌پذیری می‌شد این بود که او به عنوان کسی که باید در موضع قضاوت و تصمیم‌گیری قرار می‌گرفت و بین ابعاد مختلف یک مسئله سازش و هماهنگی ایجاد می‌کرد، عموماً زمان زیادی صرف این مسئله می‌کرد و عجله‌ای برای اقدام در این زمینه نداشت. در واقع، تمام تلاش خود را می‌کرد تا ابعاد و جزئیات مختلف موضوع را مدنظر قرار دهد (Wayne, 2010: 4).

¹ Generalist

۴- روند تصمیم‌گیری در دولت اوباما

از زمان دولت ریگان، بیشتر سیاست‌ها در کاخ سفید متمرکز شده است. به گفته رابرت گیتس، وزیر دفاع در دوران اوباما، دولت اوباما از زمان روی کار آمدن نیکسون و کیسینجر، متمرکزترین و کنترل‌کننده‌ترین دولت بود (Blohmdahi, 2016: p150). سیاست‌گذاری به‌طور کلی توسط کارمندان کاخ سفید انجام می‌شد زیرا روسای جمهور نمی‌توانند بیش از حد به دبیران کابینه وابسته باشند که در مورد برخی موضوعات نظرات عینی دارند. شاید بارزترین ویژگی سبک تصمیم‌گیری اوباما درگیری شخصی وی در جزئیات سیاست بود. اوباما، با رد استفاده از یک کارگزار صادق، یا به دلیل شخصیت کارمندانی که انتخاب کرد، عمیقاً در سیاست‌های اصلی دولت خود فرو رفت. در این خصوص، اوباما به رئیس‌جمهور کارتر و کلینتون شباهت داشت اما در تضاد شدید با رئیس‌جمهور ریگان و جورج دبلیو بوش بود. وقتی اوباما فکر کرد که مشاوران نظامی گزینه‌های مورد نیاز او را به او نمی‌دهند، مجبور شد که یادداشتی را تنظیم کند که دقیقاً جزئیات تصمیمات وی درباره تشدید جنگ افغانستان را مشخص کند (Pfiffner, 2011: p260). اوباما در توسعه سیاست خارجی تأثیر غالب دارد و او ذهن استراتژیک انتخاب‌های انجام‌شده در دولت خود است. به راحتی می‌توان گفت که سبک تصمیم‌گیری اوباما محتاطانه و مشورتی است، همیشه وقت خود را می‌گیرد و سعی در ارزیابی هر زاویه ممکن دارد زیرا وی مشکلات را به‌عنوان مسئولیت شخصی خود به‌عنوان رئیس‌جمهور در نظر می‌گیرد.

۵- رویکرد به نظام بین‌الملل

اوباما در شرایطی به قدرت رسید که پیامدهای اقدامات دولت بوش توانمندی‌های بالقوه و بالفعل آمریکا برای پذیرش نقش رهبری جهانی را با وضعیتی دشواری مواجه کرده بود که از زمان جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود. به همین دلیل، اوباما در جریان مبارزات انتخاباتی، اولویت خود را بر احیاء رهبری آمریکا متمرکز کرد و برای تحقق این هدف شیوه‌هایی مانند همکاری با دیگر دولت‌ها بر مبنای امنیت، اعتماد و دموکراسی را مطرح کرد (Obama, 2007: 8). در همین راستا، او شعار تغییر را مطرح کرد. مهم‌ترین محورهای تغییر مورد نظر اوباما در سیاست خارجی عبارت بودند از: تغییر روابط با قدرت‌های نوظهور به‌ویژه چین، تحول روابط با جهان اسلام و پیشبرد سیاست منع اشاعه و خلع سلاح هسته‌ای (Indyk et al, 2012: 31,32). اولویت‌های سیاست خاورمیانه‌ای اوباما پس از به قدرت رسیدن عبارت بودند از به پایان رساندن جنگ در عراق و افغانستان، تعامل مستقیم با تهران با محوریت مسئله هسته‌ای، پیشبرد روند صلح بین فلسطین و اسرائیل و همچنین بهبود تصویر آمریکا در جهان اسلام. در این رویکرد جدید نه تنها تلاش‌های دولت بوش برای «تغییر و تحول» خاورمیانه با استفاده از زور کنار گذاشته می‌شد، بلکه دولت جدید با قائل بودن به لزوم بازگشت ثبات در منطقه دارای نگاهی ثبات محور نسبت به منطقه خاورمیانه بود و درصدد بود هرگونه سیاست یا بازیگری را که منطقه را از حالت توازن خارج می‌کند، تعدیل نماید (Haass and Indyk, 2008).

برخلاف بوش که مواضع و سیاست‌هایش عمدتاً مبتنی بر مفهوم قدرت سخت^۱ بود، الگوی سیاست خارجی دولت اوباما مبتنی بر قدرت هوشمند^۲ بود که ترکیبی از قدرت نرم و قدرت سخت است. کاربرد سیاسی این مفهوم را هیلاری کلینتون^۳ در اولین نطق خود به‌عنوان وزیر خارجه آمریکا برای نخستین بار مطرح کرد. بر این اساس، به اعتقاد خانم کلینتون: «دولت آمریکا طیف متنوعی از ابزارها اعم از دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی را در اختیار دارد که بسته به هر موضوعی یک یا ترکیبی از این ابزارها را بکار خواهد گرفت» (Clinton, 2009).

دولت اوباما، استفاده از همه مؤلفه‌های قدرت و نه تنها صرف نظامی‌گری مورد استفاده قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین ابزارها در این زمینه، تحریم بود که در استراتژی امنیت ملی این کشور نیز جایگاه ویژه‌ای داشت (NSS, 4: 2015). به اعتقاد اوباما، حتی زمانی که بحرانی روی می‌دهد که وجدان بشریت را تحریک کرده و جهان را به سمتی خطرناک می‌کشاند، نباید تنها وارد میدان شد. بلکه باید آستانه توسل به اقدام نظامی را بالاتر برد، به‌طور چندجانبه عمل کرد و از ابزارهای متنوع‌تری مانند دیپلماسی، تحریم، انزوا، حقوق بین‌الملل، کمک‌های توسعه‌ای و ابزارهایی از این قبیل استفاده کرد (Obama, 2014). اولویت اصلی و مهم آمریکا در این مقطع، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی بود. سند استراتژی امنیت ملی آمریکا برای سال ۲۰۱۰، نظام منع اشاعه را جزو مهم‌ترین اولویت‌های امنیتی آمریکا معرفی می‌کند و برای تحقق جهان عاری از سلاح‌های هسته‌ای رهبری تلاش‌های بین‌المللی توسط آمریکا را ضروری می‌داند (NSS, 2010: 4).

سیاست خارجی اوباما به‌طور کلی از منطق «بین‌الملل‌گرایی لیبرال» پیروی می‌کرد. طرفداران این رویکرد در سیاست خارجی آمریکا معتقدند که باید به‌جای توجه و تمرکز بر اهداف ملی، به اهداف بین‌المللی اولویت داد، به‌جای یک یا چند کشور و منطقه خاص، به‌کل جغرافیای جهانی توجه کرد، چندجانبه‌گرایی را به‌جای یک‌جانبه‌گرایی در پیش گرفت، به‌جای رهبری ضعیف و یکجانبه، رهبری مشروع و مشارکتی در مسائل بین‌المللی داشت. آن‌ها همچنین مخالف مداخله‌گری نظامی و طرفدار سرسخت جهانی‌شدن و اصول اخلاقی هستند (سلیمان زاده و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۷۳).

اوباما با اتخاذ رویکرد بین‌الملل‌گرایی لیبرال به دنبال بهبود وجهه ایالات متحده و تبدیل آن به یک هژمون چندجانبه‌گرا در مقایسه با زمان حکومت جورج بوش بود که آمریکا در آن یک نقش امپراتور مآبانه را ایفا می‌کرد و ضمن مواجهه با برخی مخالفت‌ها و مقاومت‌ها از سوی دیگر قدرت‌های نظام بین‌الملل تا حدودی وجهه و تصور مطلوب خود را در جهان مخدوش کرد. اوباما تنها یک سال پس از پیروزی در انتخابات، به دلیل تقویت دیپلماسی بین‌المللی و گسترش همکاری‌های جهانی موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد. او نیروهای نظامی ایالات متحده را در سال ۲۰۱۱ از عراق و در سال ۲۰۱۳ از افغانستان خارج کرد. با همین جهت‌گیری، رویکرد چرخش به آسیای شرقی را اتخاذ کرد و به‌جای تقابل با قدرت در حال ظهور چین، ضمن تلاش برای مهار این کشور، الگوی تعامل با آن را پیگیری کرد و زمینه ادغام هرچه بیشتر چین در ساختار نظام بین‌الملل را فراهم آورد

1 - hard power

2 - smart power

3 - Hillary Diane Rodham Clinton

موفقیت بعدی سیاست خارجی دولت اواما از سرگیری روابط ایالات متحده با کوبا، پس از دهه‌ها خصومت و دشمنی میان واشنگتن و هاوانا بود. پس از نیم قرن دشمنی میان دو کشور، با ملاقات تاریخی اواما و کاسترو سفارتخانه‌ها در واشنگتن و هاوانا بازگشایی و روابط متقابل مجدداً آغاز شد.

۶- رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوره دونالد ترامپ (۲۰۲۰-۲۰۱۶)

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ در ایالات متحده نقطه عطفی برای سیاست خارجی این کشور از یک سو و سیاست بین‌الملل از سوی دیگر است؛ در واقع، میزان تأثیر و اثرگذاری او تا حدی است که می‌توان عرصه سیاست و سیاستمداری را دوره معاصر به دو عصر قبل و بعد از ترامپ تقسیم کرد. او هم مفاهیم سیاسی را از معنای خود تهی کرد و هم رویه‌ها و روندهای موجود در عالم سیاست را دستخوش تغییر و دگرگونی قرار داد.

دونالد ترامپ برخلاف روسای جمهور پیشین آمریکا و رقبای سیاسی خود، تجربه سیاسی و دولتی چندانی نداشت و به نوعی در عرصه سیاسی یکی از بی‌تجربه‌ترین روسای جمهور آمریکا بود. نکته جالب توجه این بود که او این مسئله را نه تنها به عنوان یک ضعف و کمبود بلکه به عنوان مهم‌ترین ویژگی و مزیت خود می‌دانست و هم در دوره تبلیغات انتخاباتی و هم در زمان ریاست جمهوری با برجسته نمودن این مسئله تلاش داشت تا خود را در نزد مردم آمریکا به عنوان یک فرد ضد ساختار یا فراساختار معرفی کند (Foreign Policy, 2017: 5). تحلیل سخنرانی‌های ترامپ نشان‌دهنده این است که راهبرد او دارای ۵ مقوله اصولی است که هر کدام از این مقوله‌ها خود ابعاد و مختصات مشخصی دارند: شعار بازگشت شکوه دوباره آمریکا، ایجاد هویت کاریزماتیک برای خود، ضدیت با سیاست‌های نهادی و انتخاب محور، مشروعیت بخشی به مردم به عنوان صاحبان قدرت و روایت تهدیدآمیز از مهاجرت مقوله‌هایی هستند که در رویکرد پوپولیستی و سخنرانی‌های ترامپ مشهود می‌باشند (فیروزی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۵-۱۳۶).

۷- روحیه معامله‌گری

دونالد ترامپ برخلاف روسای جمهور پیشین آمریکا حتی در ظاهر هم اهمیتی برای ارزش‌های لیبرال و دموکراتیک قائل نبود و تنها سود و زیان را در روابط و معاملات خود با دیگر بازیگران و کشورها ملاک قرار می‌داد. متأثر از همین مسئله، او تفاوتی بین متحدان راهبردی آمریکا و کشورهایی که با این کشور ارزش‌های مشترک و فرهنگ سیاسی مشابه داشتند با رهبران اقتدارگرا و کشورهای غیر دموکراتیک قائل نبود و حتی در بیشتر مواقع گروه دوم را در اولویت قرار می‌داد.

ترامپ در بسیاری از سخنرانی‌های خود بر این مسئله تأکید می‌کرد که قراردادهای فعلی تجاری و بین‌المللی آمریکا را تا زمانی ادامه می‌دهد که منافع ملی این کشور را تأمین کند و زمینه‌ساز بازگشت عظمت این کشور شود. او در رابطه با کمک به کشورهای دیگر و همکاری با آن‌ها به مسئله هزینه فایده که در آن منافع کشور و مردم آمریکا ملاحظه شده باشد، توجه زیادی داشت و معتقد بود زمان مداخلات بی‌فایده برای آمریکا در سایر کشورهای

دنیای تمام‌شده است و آمریکا دیگر نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن منافع خود در مناطق دیگر دنیا مداخله کند و از دیگر کشورها حمایت کند. او معتقد بود که اساس هر سیاستی باید منافع آمریکا باشد و به‌عنوان مثال با اشاره به مشکلاتی که سیاست مرزهای باز برای آمریکا ایجاد کرده بود، ضدیت خود را با مهاجران نشان داد (فیروزی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۴).

۸- خودمحوری و به‌کارگیری افراد مطیع و فرمان‌بردار

درواقع، یکی از مهم‌ترین خصیصه‌ها و ویژگی‌های بارز شخصیتی ترامپ، انکار سیاستمداران و نخبگان سیاسی بود؛ این مسئله به‌ویژه درباره‌ی زیر سؤال بردن دیگران رهبران حزب جمهوری‌خواه از سوی او صدق پیدا می‌کرد به‌طوری که می‌توان گفت بخش زیادی از محبوبیت او در پایگاه حزب جمهوری‌خواه ناشی از همین مسئله بود (Chatham House, 2017: viii). ترامپ افرادی را دور خود جمع می‌کرد و به سمت‌های مهم در دولت می‌گمارد که دیدگاه‌ها و طرز فکر مشابه او داشتند (Foreign Policy, 2017: 4). از سوی دیگر، او تحمل هیچ‌گونه مخالفتی در داخل دولت خود نداشت و افرادی که کوچک‌ترین مخالفت یا ممانعتی با خواسته‌ها و منویات او داشتند را کنار می‌گذاشت؛ می‌توان گفت که دولت او یکی از پرتغییرترین دولت‌های اخیر آمریکا است و طیف متنوعی از مقامات سیاسی، امنیتی، نظامی و حقوقی در آن برکنار شدند یا به دلیل فشارهای ترامپ وادار به استعفا شدند. تعداد افرادی که در دولت او به خاطر مخالفت با دیدگاه‌های ترامپ و یا عدم تبعیت صرف از منویات او کنار گذاشته شدند یا استعفا دادند تا نوامبر ۲۰۲۰ به بیش از ۳۰ نفر می‌رسد (BBC, 2020).

خودمحور بودن ترامپ موضوعی است که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در آمریکا با وجود اختلاف‌نظرها درباره‌ی عملکرد و صلاحیت‌های دونالد ترامپ، بر سر آن اتفاق نظر دارند. بر اساس نظرسنجی موسسه «پیو»، ۸۷ درصد دموکرات‌ها و ۷۳ جمهوری‌خواهان معتقدند که دونالد ترامپ شخصیتی خودمحور است (Pew Research Center, 2020).

به نظر شما دونالد ترامپ... است؟

جمهوری‌خواهان	دموکرات‌ها	همه آمریکایی‌ها	
۷۳	۸۷	۸۰	خودمحور
۳۵	۷۹	۵۹	متعصب
۷۱	۷	۳۶	صادق
۶۲	۶	۳۲	پاییند به اخلاقیات

(Pew Research Center, 2020)

۹- عمل‌گرایی

بخش زیادی از «هنر معامله‌گری» ترامپ بر اساس دو الگوی ذهنی برای بر هم زدن محاسبات طرف مقابل و وادار کردن او به تسلیم و گرفتن امتیاز استوار است؛ یکی «تئوری بازی بزدل»^۱ و دیگری تئوری مرد دیوانه بر اساس تئوری مرد دیوانه نیز ترامپ تلاش دارد خود را به‌عنوان فردی غیرقابل‌پیش‌بینی، خطرناک و آماده‌توسل به‌زور نشان دهد که هنگامی که با بازی بزدل همراه می‌شود این‌طور می‌نماید که او حاضر است خطر وقوع هراس‌آورترین نتایج را به جان بخورد. استراتژی ترامپ در برخورد با چالش‌ها در میدان عمل تهاجمی نیست و او پیگیر استراتژی خویش‌داری است. این استراتژی در عین اینکه بودجه نظامی تصاعدی را طلب می‌کند، تمایل چندانی به استفاده مستقیم از آن وجود ندارد؛ زیرا بهترین شیوه برای جلوگیری از ریختن خون سرباز آمریکایی را «احاله مسئولیت» به کشورهای متحد و یا بازیگران غیردولتی هم هدف می‌داند، بدون به صحنه آوردن نیروهای زمینی با تأکید بر اینکه قدرت رزمی آمریکا در پشت سر آنان است، در عین اینکه همیشه این گزینه را به نمایش می‌گذارد که توانمندی‌های دریایی و هوایی را که به‌شدت فناوری محورند آماده عملیاتی کردن دارد. همچنین به جهت شخصیت غریزه‌محور ترامپ و محروم از یک چهارچوب تئوریک پایدار، به‌شدت مستعد مذاکره و گفتگو با بازیگران دشمن برای معامله است (افضلی، ۱۳۹۸).

۱۰- مهم‌ترین محورها و ویژگی‌های سیاست خارجی ترامپ

همان‌طور که مارگارت هرمن^۲ تأکید می‌کند، دیدگاه‌های رهبران سیاسی در مورد جهان و سبک‌های سیاسی شخصی می‌توانند بر رفتار سیاست خارجی اثر بگذارند؛ همچنین تأثیر ویژگی‌های شخصی رهبران سیاسی بر رفتار سیاست خارجی تحت شرایطی خاص بیشتر است، به‌ویژه زمانی که رهبران سیاسی آزادی عمل زیادی در تصمیم‌گیری دارند، یا وقتی ناچار به تعریف وضعیت خود هستند، یا هنگامی که بر سیاست‌گذاری خارجی اثر می‌گذارند؛ تقریباً همه موارد فوق درباره ترامپ صدق می‌کند و می‌توان بازتاب و تأثیر افکار و ویژگی‌های شخصیتی وی را در سیاست‌ها و اقدامات او در حوزه سیاست خارجی مشاهده کرد. ویژگی‌های روان‌شناختی اقتدارگرایی، خودشیفتگی شدید، ضداجتماعی بودن، ناسازگاری افراطی، ماکیاولیسم و پوپولیسم سبب شده تا ترامپ همه مسائل سیاست خارجی را مطابق با خواسته‌ها و شعارهای انتخاباتی خود سوق دهد. مهم‌ترین و زیربنایی‌ترین نتیجه این رویکرد فردگرا در سیاست خارجی، تهدید نظم و ترتیبات موجود بین‌المللی است. به بیان ریچارد هاس، در کنار چالش‌های ساختاری نظم کنونی بین‌المللی از جمله ظهور چین، ناکامی روزافزون سازمان‌های بین‌المللی، ظهور بازیگران دولتی و غیردولتی ساختارشکن، رویکرد تجدیدنظر طلبانه و دکترین «خروج» ترامپ به‌مثابه عاملی کاتالیزور در فرسایش نظم موجود بین‌المللی عمل می‌کند (Haass, 2018: 316-317).

^۱ Chicken game
^۲ Hermann, 1978

۱۱- به چالش کشیدن اصول سنتی در سیاست خارجی آمریکا

از پایان جنگ سرد، روسای جمهور آمریکا برخی اصول مشترک در سیاست خارجی داشتند که مبنای رفتار آنها در عرصه بین‌المللی و همچنین رابطه آنها با سایر کشورها را تشکیل می‌داد. این اصول عبارت‌اند از: ۱. مهم‌ترین شرکای آمریکا در امور جهانی، دموکراسی‌ها هستند؛ ۲. پیشرفت و توسعه آمریکا به تجارت آزاد جهانی بستگی دارد؛ ۳. امنیت آمریکا به امنیت جهانی به‌ویژه امنیت در اروپا گره‌خورده است. حالا ترامپ همه این اصول را به چالش کشیده است (Barichella, 2017: 1).

او به‌جای تحسین دموکراسی‌ها و تلاش برای تقویت روابط با آنان، رهبران مقتدر را تحسین می‌کند، با وعده خروج آمریکا از برخی موافقت‌نامه‌های تجاری کنونی و تعلیق برخی مذاکرات برای مشارکت موافقت‌نامه‌های تجاری در آینده، تجارت آزاد را به چالش کشیده است و به‌صورت آشکارا و صریح تعهدات نظامی آمریکا مبنی بر حضور در نقاط مختلف جهان و حمایت از متحدان خود را مورد تردید قرار داده است (Rogoway, 2016).

۱۲- مخالفت با ابتکارات اوباما در سیاست خارجی

سیاست خارجی ترامپ بیش از آنکه با ابعاد ایجابی آن قابل‌شناسایی و تحلیل باشد، با ویژگی‌های سلبی خود قابل‌فهم است. بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی ترامپ را می‌توان مخالفت و ضدیت با اوباما و ابتکارات وی در سیاست خارجی دانست. او سیاست اوباما مبنی بر مداخله در راستای ترویج دموکراسی به‌ویژه در خاورمیانه را موردانتقاد قرار داده و بعد از چندین دهه اصل اشاعه دموکراسی را در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا کنار می‌گذارد، توافق هسته‌ای با ایران را که اوباما آن را مهم‌ترین دستاورد خود می‌دانست به‌شدت موردانتقاد قرار داده و از آن خارج شد، تلاش‌های اوباما در راستای عادی‌سازی و بهبود روابط با کوبا را مختل کرده و مانع به نتیجه رسیدن این اقدامات و عادی‌سازی روابط شده است.

۱۳- انزوا گرایی؛ یک‌جانبه‌گرایی و حمایت گرایی

از دید ترامپ، شعار «نخست آمریکا»^۱ باید اصل محوری و چراغ راهنمای سیاست خارجی آمریکا باشد. بر این اساس، متحدان سنتی آمریکا اهمیت و اولویت چندانی ندارند. با توجه به اصل مذکور، منطق سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزوا گرایی، یک‌جانبه‌گرایی و برتری‌جویی است. در قالب اصول مذکور، سیاست خارجی ترامپ محورهای مانند قدرت‌طلبی و اقتدارگرایی، ملی‌گرایی اقتصادی یا حمایت گرایی^۲ و مخالفت با ترویج دموکراسی در جهان دارد (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۰-۱۵۲). در این چارچوب، قدرت‌محوری در سیاست خارجی آمریکا اهمیت می‌یابد و ترامپ ضمن افزایش بودجه نظامی آمریکا، بر لزوم پیشبرد اهداف آمریکا حتی در صورت نیاز به تکرور و نارضایتی متحدان تأکید دارد.

^۱ - America First

^۲ - Protectionism

ترامپ در این رابطه و در سخنرانی خود در مراسم رونمایی از سند راهبردی جدید آمریکا گفت: « آمریکا با جهانی بسیار خطرناک مواجه شده است که سرشار از تهدیدات و خطرات بالقوه برای امنیت این کشور و متحدانش است... ما از این پس همیشه و همه جا کشورمان را در اولویت قرار خواهیم داد. ما بودجه دفاعی خود را به ۷۰۰ میلیارد دلار افزایش دادیم تا به نیازهای ارتش خودمان پاسخ دهیم» (Trump, December 18, 2017).

در سند راهبرد امنیت ملی ترامپ که مهم‌ترین سند بالادستی دولت وی در حوزه سیاست خارجی محسوب می‌شود، این اصل بازتاب یافته است. بر اساس مفاد مندرج در ستون سوم سند راهبرد امنیت ملی ترامپ تحت عنوان حفظ صلح از طریق قدرت^۱، آمریکا باید قابلیت‌های خود در زمینه نظامی، هسته‌ای، فضایی، سایبری و اطلاعاتی ارتقاء دهد (NSS, 2017: 28-33). در سند راهبرد امنیت ملی دولت ترامپ همچنین تصریح شده است که ایالات متحده برای حفظ منافع خود خواهد ایستاد. حتی اگر این مسئله به معنای اقدام یک‌جانبه یا رنجاندن دیگر کشورها بر سر موضوعاتی مانند تجارت، تغییرات اقلیمی و مهاجرت باشد (NSS, 2017).

یکی از مهم‌ترین محورها و اصول سیاست خارجی ترامپ، تأکید بر نوعی انزوا گرایی است که اگرچه با انزوا گرایی اوایل قرن بیستم در سیاست خارجی این کشور متفاوت است اما مبنا و اساس آن همان است که باعث شد آمریکا در آن مقطع خود را از پرداخت هزینه برای حل مسائل و مشکلات جهانی دور کند. انزواگرایان در سیاست خارجی آمریکا برخلاف بین‌الملل‌گرایان اولویت را به اهداف ملی می‌دهند تا اهداف بین‌المللی، برای آمریکا نقش رهبری محدود و یک‌جانبه قائل هستند تا رهبری همه‌جانبه، بر کشورها و مناطق خاص جغرافیایی تمرکز می‌کنند به‌جای کل جهان، با نظامی‌گری و مداخله‌گری در سیاست خارجی آمریکا و به‌طور کلی درگیر شدن آمریکا در بحران‌های بین‌المللی مخالف هستند (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

تأثیر انگاره‌های مکتب جکسونیسم بر نگرش ترامپ باعث شد تا انزوایی که آمریکا در دوران اواما از آن فاصله گرفته بود دو بار به‌سوی آمریکا بشتابد و متحدین دیرین و استراتژیک این کشور نظیر اروپا را نیز به رنجاندن تا فاصله خود را از آمریکا حفظ نموده و با دیده تردید به اقدامات و مواضع ترامپ نظاره کنند. هرچند دولت آمریکا اغلب می‌گوید «نخست آمریکا» به معنای «تنها آمریکا» نیست اما در راهبرد امنیت ملی که از سوی ترامپ ارائه شده تصریح گشته است که آمریکا برای حفظ منافع خود هر اقدامی که لازم باشد انجام خواهد داد حتی اگر این مسئله به معنای اقدام یک‌جانبه یا رنجاندن متحدان بر سر مسائلی مانند تجارت، تغییرات اقلیمی و مهاجرت باشد (NSS, 2017).

خطوط یک‌جانبه‌گرایی ترامپ را بیش از هر چیزی می‌توان در ارتباط با اتحادیه اروپا و روابط فرا آتلانتیک یافت که در چند سال گذشته با چالش‌های مختلفی روبرو بوده است. اصرار ترامپ بر لغو بسیاری از توافقنامه‌های بین‌المللی از جمله برجام و توافقنامه پاریس، همچنین خروج از سازمان یونسکو از جمله مؤلفه‌های یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در قبال اروپا محسوب می‌شود

^۱ - Preserve Peace through Strength

ترامپ در زمره انزواگرایان اقتصادی است و در عرصه سیاست داخلی و خارجی نوعی ناسیونالیسم اقتصادی یا حمایت‌گرایی را دنبال می‌کند. حمایت‌گرایی یعنی محدود کردن جریان نیروی کار، سرمایه و کالا برای تأمین اهداف اقتصادی آمریکا در داخل کشور و گرایش به ایجاد مقررات حمایتی برای حفظ صنایع و اقتصاد ملی آمریکا. ترامپ در نخستین سخنرانی خود در کنگره اظهار داشت: «آمریکایی بخرید و آمریکایی استخدام کنید» این یک اصل اساسی است. انزواگرایی حمایت‌گرا یا انقباضی در مخالفت با پیوندها و تعهدات اقتصادی خارجی، تجارت آزاد و فرایند جهانی‌شدن عمل می‌کند. به اعتقاد دونالد ترامپ، در چنین شرایطی، آمریکا باید تکیه کند و پیگیر منافع عملی خود باشد. این مسئله موجب نگرانی بسیاری از شرکای تجاری آمریکا شده است.

۱۴- خروج از موافقت‌نامه‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی

محور دیگر سیاست خارجی ترامپ در سال اول ریاست جمهوری، خروج یک‌جانبه از سازمان‌ها و یا توافقنامه‌های بین‌المللی است. ریچارد هاس، رئیس «شورای روابط خارجی» آمریکا و یکی از متفکران برجسته این کشور در حوزه سیاست خارجی، سیاست خارجی ترامپ در قالب مفهومی به نام دکترین «خروج»^۱ تعریف و تبیین می‌کند و معتقد است که سیاست خارجی ترامپ بیش از هر چیزی مبنی بر خروج از نهادها، سازمان‌ها و توافق‌های بین‌المللی است که از دید او برای منافع آمریکا مطلوب نیستند. بر این اساس، خروج آمریکا از توافقاتی مانند توافق پاریس، نفتا، توافق ترنس پاسیفیک، برجام و سازمان یونسکو در دولت ترامپ در قالب این رویکرد صورت می‌گیرد (Hass, 2017).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ Withdraw

۱۵- نتیجه‌گیری

اگرچه از دیدگاه روزنا عوامل مربوط به خصایص شخصیتی بیشتر در کشورهای توسعه‌نیافته، تازه استقلال‌یافته و کوچک مطرح است که فاقد نقش‌های سازمان‌یافته و نهادهای بوروکراتیک هستند، اما واقعیت است که در ایالات‌متحده به‌عنوان یکی از کشورهای یکی که ادعای دموکراتیک بودن دارد، نیز نقش متغیرهای فردی نیز اهمیت بالایی دارد و به‌عنوان مثال دیدگاه‌ها و نظرات روسای جمهور مختلف این کشور تحت عنوان «دکترین» مبنای محور اصلی سیاست خارجی آن کشور می‌شود که عمدتاً متأثر از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی روسای جمهور این کشور است.

در این مقاله، تلاش شده است تا نقش و اهمیت نقش فرد در سیاست خارجی آمریکا در دو دوره باراک اوباما (۲۰۰۸-۲۰۱۶) و دونالد ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۲۰) مورد بررسی و آزمون قرار گیرد. در واقع، سؤال اصلی این بود که متغیرهای فردی و ویژگی‌های شخصیتی افراد مذکور به‌عنوان روسای جمهور به چه میزان در سیاست خارجی این کشور تأثیرگذار بود. بر اساس یافته‌های مقاله می‌توان گفت نقش و تأثیرگذاری متغیرهای فردی در سیاست خارجی این کشور در این مقطع زیاد بوده است؛ به‌طوری‌که سیاست خارجی آن‌ها را به این دلیل که دو شخصیت متفاوت و به‌نوعی متضاد بودند، دو سیاست خارجی کاملاً متفاوت دانست که عمدتاً از ویژگی‌های فردی آن‌ها نشأت گرفته بود.

رئیس‌جمهور ایالات‌متحده هر فردی که باشد یکی از مهم‌ترین چهره‌های تأثیرگذار بر سیاست جهانی در عصر نوین است که می‌تواند تا حدود زیادی بر روند حوادث و مسائل بین‌المللی تأثیر بگذارد. این مسئله به چند دلیل است: اول اینکه رئیس‌جمهور ایالات‌متحده سیاست خارجی این کشور را به‌عنوان اولین و بزرگ‌ترین قدرت عرصه بین‌المللی رهبری و هدایت می‌کند. کشوری که در تمامی مؤلفه‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی در جهان به‌نوعی پیشتاز و مدعی است و روندهای موجود بین‌المللی در این حوزه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در سازوکار سیاسی و بوروکراتیک ایالات‌متحده، شخص رئیس‌جمهور نقش بسیار پررنگ و برجسته‌ای در تعیین دستور کارهای سیاست خارجی دارد و بنابراین ویژگی‌های شخصیتی و فردی او نیز می‌تواند در چنین شرایطی عامل بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای باشد. در واقع، اگرچه در عرصه سیاست داخلی اختیارات رئیس‌جمهور از طریق قانونی و نهادی تا حدود زیادی با تکیه بر اصل تفکیک قوا و لزوم نظارت و موازنه^۱ محدود شده است، در حوزه سیاست خارجی دست رئیس‌جمهور تا حدود زیادی باز گذاشته شده است و او محدودیت‌های زیادی در این زمینه ندارد. با این حال، فهم این مسئله که ویژگی‌های شخصی روسای جمهور آمریکا دقیقاً به چه شکل و چه میزان در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات آن‌ها در حوزه سیاست خارجی تأثیرگذار است، کار چندان ساده‌ای نیست. اگر سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی آن‌ها را ملاک ارزیابی این موضوع قرار دهیم، نمی‌توانیم تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از این موضوع ارائه دهیم زیرا این سخنرانی‌ها را عمدتاً افراد مختلف می‌نویسند. علاوه بر این، این سخنرانی‌ها عموماً برای عامه مردم یا مخاطب‌های عادی تهیه و ارائه می‌شوند و لذا بیشتر از آنکه معطوف به راه‌حل و سیاست‌های خاص و

^۱ constitutional checks and counterbalances

موردی برای مسائل روزمره باشند، حاوی صحبت‌های کلی، آرمانی، مبتنی بر ارزش‌ها و همه‌فهم هستند. علاوه بر این، یکی دیگر از روش‌هایی که برخی از تحلیل‌گران سیاسی برای فهم و ارزیابی میزان اثرگذاری باورها و دیدگاه‌های شخصی روسای جمهور بر تصمیمات و اقدامات آن‌ها در سیاست خارجی انتخاب کرده‌اند، پیدا کردن افراد و متفکران اثرگذار بر شخص رئیس‌جمهور بوده است.



منابع

- افضل‌ی، توحید، (۱۳۹۸)، «سیاست خارجی دولت ترامپ: جکسونیسم یا ترامپیسم؟»، اندیشکده راهبردی تبیین، قابل دسترسی در <http://tabyincenter.ir/33553/>
- راست، بروس و هاروی استار، (۱۳۸۱)، *سیاست جهانی: محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب*، ترجمه علی امیدی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سلیمان زاده، سعید، امیدی، علی، براتی، سحر، (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوگرایی-واقع‌گرایی»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸، ص ۲۶۹-۲۸۶.
- کالاهان، پاتریک، (۱۳۸۷)، *منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا*، ترجمه داوود غریاق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فیروزی، حسین، قربانی، شیخ‌نشین، ارسلان، منوری، علی، (۱۳۹۷)، «ظهور پوپولیسم در نظام سیاسی ایالات متحده آمریکا و تأثیر آن بر نظم بین‌الملل»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۷، شماره ۳، ص ۱۲۱-۱۵۳
- مشیر زاده، حمیرا، (۱۳۹۴)، «احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی: تحلیل چند متغیره»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۱۰، شماره ۳، ص ۱۳۹-۱۶۹
- Barichella, A. (2017). *The Trump Presidency: what consequences will this have on Europe?* Foundation Robert Schuman. Retrieved from: <http://www.robert-schuman.eu/en/european-issues/0417-the-trump-presidency-what-consequences-will-this-have-on-europe>.
- BBC. (2020). *The White House revolving door: Who's gone?* Retrieved from: <https://www.bbc.com/news/world-us-canada-39826934>.
- Blomdahl Mikael, "Bureaucratic,(2016), Roles and Positions: Explaining the United States Libya Decision", *Journal Diplomacy & Statecraft*, 27, 142-161.
- Brzezinski, Z. (2010). *Out of control: Global turmoil on the eve of the 21st century*. Simon and Schuster.
- Chatham House. (2017). *America's International Role Under Donald Trump*. Retrieved from: <https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/research/2017-01-18-americas-international-role-trump-wickett-final2.pdf>
- Clinton, H. R. (2009). *Nomination hearing to be secretary of state. Senate Foreign Relations Committee*, Washington, DC, 13.
- Foreign Policy (2017). *Foreign Policy in the Trump Administration. Foreign Policy*. Retrieved from: <https://foreignpolicy.com/wp-content/uploads/2019/05/foreignpolicy-trumpadministration-2019.pdf>
- Haass, R. N., & Indyk, M. S. (2009). *Restoring the balance: a middle east strategy for the next president*. Brookings Institution Press.
- Indyk, M. S., Lieberthal, K. G., & O'Hanlon, M. E. (2012). Scoring Obama's foreign policy: A progressive pragmatist tries to bend history. *Foreign Affairs*, 29-43.

- James P. P. (2011). Decision Making in the Obama White House. *Presidential Studies Quarterly*, 41(2). Pp.244-263
- Kahl, C., & Brands, H. (2017). *Trump's Grand Strategic Train Wreck. Foreign Policy*. Retrieved from: <http://foreignpolicy.com/2017/01/31/trumps-grand-strategic-train-wreck>.
- Kaufman R.G. (2014). Prudence and the Obama Doctrine. *Orbis*, 58(3). P. 9.111.DOI: <https://doi.org/10.1016/j.orbis.2014.05.009>
- Obama, B. (2007). Renewing American leadership. *Foreign Affairs*, (86), 2-16.
- Obama B. (2008). *Change we can Believe in: Barack Obama's Plan to Renew America's Promise*. New York: Three Rivers Press
- Pew Research Center (2020). *Few Americans Express Positive Views of Trump's Conduct in Office*. Retrieved from: <https://www.pewresearch.org/politics/2020/03/05/few-americans-express-positive-views-of-trumps-conduct-in-office/>
- Rogoway, T. (2016). *How President Trump Will Change America's Military and Foreign Policy*. The Drive. Retrieved from: <http://www.thedrive.com/the-war-zone/5960/how-president-trump-will-change-americas-military-and-foreign-policy>
- Rosenau, J. (1966). "Pre-theories and Theories of Foreign Policy", in: R. B. Farrell, ed., *Approaches to Comparative and International Politics*, Evanston, IL: Northwestern University Press, pp. 27-90
- Rosenau, J. (1971). *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York: Free Press.
- Saroinsong F. A. (2017). The Influence of Leaders' Personal Characteristics in the Decision-Making Process: A Case Study of Barack Obama and the Intervention in Libya. *Bachelor Thesis, Institute of Political Science, Leiden University*. Retrieved from: <https://core.ac.uk/reader/94139260>
- Setyowati, R. (2014.) Understanding Barack Obama's Characteristics through "Dreams from My Father" *Register*, 7(2), November 263-284.
- Trump, D. J. (2017). *National Security Strategy of the United States of America. Whitehouse*. Retrieved from: <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>
- Wayne. S. J. (2010). *The Impact of Personality on Performance: Barack Obama in the Presidency*. Presented in a Conference on American Government, Politics, and Policy at The American University at Sharjah, January 25, 2010.

A Comparative Analysis of American Policy Towards International System: With Emphasis on Presidents Obama and Trump

Mohammad Reza Jalali¹, Bahram Yousefi^{2*}, Rouhollah Shahabi³, Hamed Ameri Golestani⁴

Received:2021/09/11

Accepted:2021/12/06

Abstract

This article looks at America's policy regarding international system during Obama and Trump presidency. This research tries to answer the question as to what role did the "individual" variables (Obama and Trump) play in America's approach towards international system, and how influential they were? In answering this question, therefore, the hypothesis of the article is: "given the deciding role of presidents in American foreign policy making; and also, the difference in terms of thought and outlook by the two presidents, the "individual" variable has had a great influence on America's approach to international system. The purpose of this article is to examine the extent to which the "individual" factor influences the US approach to the international system and the scientific and realistic knowledge of Obama and Trump's personality traits and their impact on US foreign policy and the US approach to the international system. Based on the findings of the article, it can be said that the role and influence of individual variables in the foreign policy of this country has been high at this time; So that their foreign policy was due to the fact that they were two different and somewhat contradictory personalities, which originated mainly from their individual characteristics.

Keywords: International system, Foreign policy, Obama, Trump, individual variable

¹ Ph.D. student of Political Sciences, Department of Political Sciences, Khuzestan Science and Research Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

² Assistant Professor, Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran (corresponding Author's E-mail: brmyousefi@gmail.com)

³ Assistant Professor, Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

⁴ Assistant Professor, Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran